



روزشمار زندگی کلنل محمدتقی خان پسیان

- ۱ - محمدتقی پسیان که اجدادش از مهاجرین قفقاز بودند در سال ۱۲۶۸ شمسی در تبریز متولد شد. پس از طی تحصیلات مقدماتی و دوره مدرسه نظام وارد خدمت در ژاندارمری گردید.
- ۲ - کلنل محمد تقی خان پسیان مدتی در همدان مأموریت داشت که با رضا خان (شاه بعدی ایران) آشنائی یافت و حتی انتشار دارد که يك سیلی هم به گوش او زده است.
- ۳ - کلنل محمد تقی خان پسیان مدتی در آلمان و سوئیس و عراق به سر برده و به مطالعه در امور نظامی پرداخت و در مراجعت به ریاست ژاندارمری خراسان منصوب گردید.
- ۴ - در کودتای ۱۲۹۹ سیدضیاء دستور داد که قوام السلطنه والی

خراسان را بازداشت کند که او را دستگیر کرده تحت الحفظ به تهران فرستاد. همین امر موجب شد که قوام السلطنه کینه او را به دل بگیرد و بعداً وقتی نخست وزیر شد، استانداری برای خراسان تعیین کرد که کلنل زیر بار نرفت و علیه دولت مرکزی قیام کرد.

۵ - کلنل محمد تقی خان پسیان می خواست در خراسان جمهوری اعلام کند و بعد آن را به سراسر ایران تعمیم دهد که در این کار توفیقی نیافت و در جنگ با قوای دولتی و عشایر در تپه های جعفرآباد قوچان در سال ۱۳۰۰ به قتل رسید و حتی گفته می شود که آخرین گلوله را خود به قلبش شلیک کرده است. اگراد قوچانی سر او را بریده و جنازه اش را به مشهد آورده و در آرامگاه نادر با تجلیل به خاک سپردند.

۶ - وقتی نظام السلطنه مافی حاکم خراسان شد جنازه کلنل محمد تقی خان پسیان را از آرامگاه نادرخارج ساخته به قبرستان عمومی بردند.

۷ - آنهایی که با کلنل محمد تقی خان پسیان آشنائی داشته اند او را افسری رشید و وطن پرست می دانند و حتی عارف شاعر ملی درباره او اشعاری گفته و چنین یادآور شده (کین عاقبت وطن پرستی است).

۸ - کلنل محمد تقی خان پسیان در سال ۱۳۰۰ در سن ۳۳ سالگی زندگی را ترک گفت. فرزندی نداشت. ولی خانواده پسیان که اکثراً مشاغل نظامی داشته اند از خانواده های معروف ایران می باشند.

۹ - ماژور محمود خان نوذری بقاء از همکاران کلنل محمد تقی خان پسیان بود که فرزندش سرلشکر نوذری بقاء در جمهوری اسلامی به زندان افتاد و با شهامت و شجاعت پای دیوار اعدام رفت.



کنل محمد تقی خان پسیان و ریاست جمهوری خراسان

یکی از افسران رشیدی که در تاریخ معاصر ایران نقش برجسته‌ای داشت کنل محمد تقی خان پسیان بود که درباره او مطالب زیادی نوشته شده و سرنوشت او چنین است:

کنل محمد تقی خان پسیان فرزند یاور محمد باقرخان در سال ۱۲۶۸ شمسی در تبریز متولد شد. پس از طی تحصیلات مقدماتی در تبریز به تهران آمد و وارد مدرسه نظام شد. با درجه نایب دومی وارد خدمت در ارتش گردید و تدریجاً جزو افسران ژاندارمری شد و در مدرسه مربوط به تعلیم افسران ژاندارمری وارد گردید و سپس برای نبرد با الوار به بروجرد فرستاده شد که به علت حملاتی که انجام داد مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به او درجه یابوری داده شد. بعد عازم همدان گردید. در جنگ بین الملل اول با ملیون و آزادیخواهان همکاری داشت. در جنگی در آن منطقه شهرت فراوان یافت و به علی نامعلوم استعفا داد و راهی آلمان شد.

پس از مراجعت به ایران به ریاست ژاندارمری خراسان منصوب گردید. بعد از کودتای ۱۲۹۹ سیدضیاء دستور بازداشت قوام السلطنه والی خراسان را به او داد که او هم قوام را دستگیر کرده تحت الحفظ به تهران فرستاد. وقتی قوام در زندان بود مأمور تشکیل کابینه شد و در صدد انتقام از کلنل محمد تقی خان پسیان برآمد که کلنل طغیان کرد و زمام امورخراسان را به دست گرفت، مأمورین دولت را توقیف و عده‌ای را تبعید نمود. با این که صمصام السلطنه و نجدالسلطنه به عنوان والی خراسان انتخاب شده بودند کلنل زیر بار نرفت و می‌گفت به قوام السلطنه اعتماد ندارد.

دولت قوام به کلنل پیشنهاد کرد که حقوق دو ساله خود را بگیرد و به اروپا برود ولی کلنل پیشنهاد را نپذیرفت که از طرف دولت دستور سرکوبی کلنل داده شد. کلنل برای سرکوبی مخالفین عازم قوچان شد ولی در جعفرآباد دو فرسنگی قوچان جنگ سختی بین کلنل و کردهای قوچانی درگرفت و کلنل شخصاً در تپه‌های جعفر آباد تفنگ به دست تیراندازی می‌کرد که در روز نهم مهر ماه ۱۳۰۰ شکست خورد و در تیراندازی به قتل رسید و اکراد سر او را از بدن جدا کردند. ماژور اسماعیل خان بهادر و کلنل محمودخان نوذری بقاء همکاران کلنل هنگامی که جنازه کلنل و سر بریده او را به مشهد آوردند مورد تجلیل نظامی قرار دادند. جنازه کلنل در مقبره نادرشاه دفن گردید.

کلنل پسیان در سال ۱۳۰۰ درباره خود چنین نوشته است: «من مهاجر هستم یعنی اجداد من پس از جدائی قفقاز از ایران خود را به آغوش وطن اصلی انداخته‌اند. پدر و اجداد من از سوگلی‌های میرزاتقی خان امیر کبیر و امیرنظام بودند. من در تبریز متولد شدم. در مدرسه لقمانیه درس خواندم. برای تکمیل تحصیلات به تهران آمده وارد مدرسه نظام شده پنج سال تحصیل کردم و بارتبه نایب دومی وارد خدمت نظام شده بعد وارد خدمت در ژاندارمری گردیدم. در جنگ با الوار مجروح شدم. مدتی برای معالجه و مطالعه به آلمان رفتم. هوانوردی فرا گرفتم. در مراجعت به ایران در رشته ریاضیات و موسیقی به تحصیل پرداختم.

مختصری از سرودهای ژاندارمری و اشعار ملی را (بانث) آماده کرده و سه سرود ملی و هفت آواز محلی با مختصری با مقدمه به زبان آلمانی به یادگار نهادم که یکی از آن‌ها مورد توجه موسیقی‌دان‌های آلمانی قرار گرفت. (تاریخچه تصنیف لامارتین) را ترجمه کردم و به نوشتن (سرگذشت یک جوان وطن پرست) پرداختم.

من ۱۵ سال است در نظام خدمت می‌کنم. در سایه کوشش و تلاش و صداقت و وفاداری نسبت به مملکت بدون این که تملقی بگویم یا هدیه‌ای تقدیم کنم به رتبه سرهنگی رسیدم ولی درجه سرهنگی من رسماً به علت نامعلومی ابلاغ نگردید. درآموریت بروجرد در سر تپه‌ای مجروح شدم، پس از بهبودی بازهم در جنگ‌هایی شرکت کردم. در جنگ‌ها خیلی مصیبت کشیده‌ام. من برای خود خواهی نمی‌گویم فقط برای این که بگویم من کیستم و از کجا آمده‌ام و حرف حسابی‌ام چیست، این‌ها را می‌نویسم. آن قدر از دست همکارانم رنج کشیدم که شغل را رها کرده راهی آلمان شدم.

من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هرچه کرد آن آشنا کرد وقتی در آلمان درس می‌خواندم از نظر مالی به مضیقه افتادم. دار و ندار خود را فروخته راهی انزلی شدم. از یک خانم روسی مبلغی قرض کرده عازم تهران شدم. باین که انتظار داشتم به خاطر برادر و پسر عموی شهیدم از من دلجویی شود هیچگونه مساعدت و ابراز احساساتی نشد. مدت شش ماه تا سقوط کابینه وثوق الدوله بیکار ماندم. تاریخچه تصنیف لامارتین در پاورقی روزنامه‌ای چاپ شد. پس از تغییر کابینه مرا به خراسان فرستادند. چون مشیرالدوله به خانواده ما لطفی داشت مورد حمایت قرار گرفتم. دچار قروض ژاندارمری بودم. کم کم حس کردم غرض از فرستادن من به خراسان اصلاح ژاندارمری نبود بلکه مرا به آن جا فرستادند تا بی‌کفایتی‌ام ثابت گردد. در این موقع کابینه سیاه سیدضیاء روی کار آمد. او را نمی‌شناختم حتی از مقالاتش در روزنامه رعد در حمایت از وثوق الدوله متأثر بودم ولی مورد حمایت او قرار گرفتم. من شاهد ظلم‌هایی بودم که به مردم می‌شد و پیش خود می‌گفتم:

آه دل مظلوم به سوهان ماند گر خود نبرد برنده را تیز کند
من در خراسان نظم و ترتیب بیسابقه‌ای فراهم کردم که خیال
می‌کنم در دوره مشروطیت بیسابقه بود. من ایرانی و ایران را پرستش
می‌کنم. اگر مرا بکشند قطرات خونم کلمه ایران را ترسیم خواهد کرد و
اگر بسوزانند خاکسترم نام وطن را تشکیل خواهد داد.

مهدی نیا در کتاب زندگی سیاسی قوام السلطنه چنین
نوشته است: روزی که قرار بود قوام در مشهد توقیف شود ماژور
بهادرخان حوالی ژاندارمری چند ژاندارم کاملاً مجهز را آماده کرد و
مسیر ارك و خارج از دروازه را مورد دیده بانی قرارداد. ناگهان اتومبیل
شیکی رسید که به دستور ماژور رنجیر وار از راه عبور وسائل نقلیه و
حتی پیاده رو را مسدود نمودند. در این هنگام اتومبیل سفارت انگلیس
رسید که اجازه عبور داده شد. بلافاصله اتومبیل جناب اشرف رسید که
از خط رنجیر عبور کرد ولی ماژور بهادرخان ایست داد و اسکورت هم
بر حسب دستور قبلی دور او را محاصره کردند.

قوام السلطنه در اتومبیل را باز کرد و گفت ماژور بهادر منم ، منم.
ماژور جواب داد می‌دانم شما هستید و من هم با شما کار دارم.
بلافاصله دستور توقیف او را صادر کرد. قوام به اعتراض پرداخت که
کلنل محمدتقی خان از بالکن ژاندارمری گفت حضرت اشرف امر دولت
است و صلاح حضرت اشرف در اطاعت.

قوام از اتومبیل پیاده شد. در یکی دو قدمی اتومبیل جوی آبی
می‌گذشت و قوام چون در حال طبیعی نبود پایش لغزید و درون جوی
افتاد. زیر بغلش را گرفته او را بلند کردند. گفت بسیار خوب کجا باید
رفت؟ ماژور بهادرخان گفت بفرمائید در ژاندارمری ... قوام در اتاقی که
قبلاً آماده شده بود محبوس گردید.

با این طرز فرمانروائی سه سال و چندماهه قوام در خراسان پایان
یافت و ژاندارمری رسماً زمام امور خراسان را به دست گرفت. اسب‌های
حضرت اشرف به اصطبل ژاندارمری انتقال یافتند و ۳۶ اسب او را (به
استثنای دو اسب ترکمنی) داغ ژاندارمری زدند.

کلنل محمد تقی خان پسیان که طرفدار سیدضیاء بود به مقام فرماندهی قوا و نایب‌الایاله خراسان رسید ولی انتقام جوئی قوام السلطنه و برنامه خاص سردار سپه مانع از آن بود که کلنل بتواند در خطه خراسان باقی بماند. بهمین جهت برای برکناری او اقدام شد و احمد شاه هم که به او قول حمایت داده بود تسلیم گردید.

در ۷ خرداد ۱۳۰۰ احمدشاه تلگرافی کلنل را که فرمانده کل نیروی خراسان بود از مداخله در امور سیاسی و کشوری منع نمود و قوام هم نجد السلطنه را والی خراسان کرد. کلنل از این کار به شدت ناراضی شد و به فکر قیام علیه حکومت مرکزی افتاد و نجد السلطنه را توقیف و خود را والی خراسان اعلام نمود. قوام بلافاصله صمصام السلطنه را به سمت والی خراسان منصوب می‌کند. والی جدید بهترین راه را این می‌داند که کلنل را به سمت کفیل ایالت منصوب نموده تدریجاً قدرت را به دست بگیرد. ولی کلنل طی تلگرافی که به صمصام السلطنه می‌کند مراتب بی‌اعتمادی خود را به قوام السلطنه و دولت مرکزی اعلام و می‌نویسد که هیچ اطمینانی به رئیس الوزراء ندارم زیرا او قصد انتقام جوئی دارد. اگر من یک روز قوام السلطنه را توقیف کرده‌ام به امر دولت مرکزی بوده و حتی به من امر شد که او را تلف کنم ولی من اطاعت نکرده گفتم او در هیچ محکمه‌ای محکوم به مرگ نشده و تحت الحفظ او را به مرکز فرستادم. به این دلیل حاضر به قبول هیچ خدمتی در این دولت نیستم ولی اگر دولت و رئیس الوزراء قصد انتقام جوئی داشته باشید با تمام قوایی که در اختیار دارم مقاومت خواهم نمود. خدا شاهد است این وضع پایدار نمی‌ماند و ممکن نیست با این طرز امور مملکت اصلاح شود.

کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان جمعیت (آزادیخواهان جمهوری طلب را تشکیل داد).

با این طرز کلنل محمد تقی خان پسیان دست به طغیان زد و جنگ خونینی بین قوای او و قوای دولتی و عشایر شدت یافت. سردار سپه وزیر جنگ قوای کافی به منطقه فرستاد. سرانجام کلنل نزدیکی قوچان در تپه‌های جعفرآباد کشته شد و کردهای قوچانی سرش را از بدنش جدا

کردند ولی جنازه او را به مشهد آورده و با تجلیل در آرامگاه نادر به خاک سپردند. اسماعیل بهادر معاون او موجبات تجلیل را فراهم ساخت و دولت مرکزی را هنگام ایراد نطق بر جنازه کلنل تهدید کرد. از طرف دولت دستور رسیدگی صادر شد ولی از ایران گریخت.

ملك الشعراى بهار درباره کلنل محمد تقى خان پسیان چنین می نویسد: کلنل قصد حمله به تهران و در دست گرفتن زمام امور کشور را نداشت بلکه آرزومند بود خراسان را استقلال بخشد و خود در ریاست جمهوری خراسان برقرار گردد.

درنشریه دیگری چنین خواندم: «در اواخر مرداد ۱۳۰۰ قوای کلنل و قوای دولتی در مقابل هم قرار گرفتند. کلنل مرتب قوام را خائن و مغرض می نامید. قوام هم مرتباً خوانینی از قبیل شوکت الملك علم و سردار بجنوردی و زعفرانلو را علیه کلنل تحریک می کرد. کلنل شش هزار ژاندارم و سلاح های جدید و چند عراده توپ و تعداد زیادی صاحبمنصب جدی داشت. کردهای قوچانی شورش کردند. کلنل برای سرکوبی آنها رفته بود که در دو فرسنگی قوچان تعدادی از افراد کلنل کشته و گروهی متواری گردیدند. کلنل یکه و تنها ماند و پس از دستگیری سرش را از تن جدا کردند و در ۳۳ سالگی در آرامگاه نادر به خاک سپرده شد. سرتیپ خزاعی به عنوان فرمانده کل قوا و نظام السلطنه مافی به عنوان والی مشهد آمدند و جنازه کلنل را از آرامگاه نادر خارج ساخته در قبرستان عمومی به خاک سپردند.

کلنل در نامه هایی که از خود به جای گذاشته چنین می نویسد: «همسایه جنوبی و دولت فشار می آورند که به خارج سفر کنم ولی من از وطن دست نمی کشم و همین جا به گور خواهم رفت. پس از شنیدن خبر کشته شدن من در راه وطن به مادر و عمویم نامه بنویسید و روی کاغذ رنگی تبریک بگویید».

مهدی فرخ می نویسد: من و کلنل در خراسان تصمیم گرفتیم کار قوام نخست وزیر را بسازیم به این صورت که دست به کودتای دوم بزنیم.

قرار شد کلنل پسیان باعده‌ای ژاندارم مسلح به تهران رفته قوام را توقیف و حکم نخست وزیری (مشارالملك) وزیر دربار را از احمد شاه بگیرد. ظهیرالاسلام که واسطه امر بود با انگلیسها برای کمک تماس گرفت و آن‌ها هم جریان را به قوام گفتند. او هم ما جرا را به سردار سپه گفت و افزود که مشارالملك قصد ترور من و شما را داشته است. در نتیجه مشارالملك که سمت نمایندگی مجلس را هم داشت مستعفی و به همدان تبعید گردید. از طرف کنسول انگلیس در مشهد به کلنل محمد تقی خان پسیان و من و اسماعیل خان بهادر پیشنهاد شد که قوام گفته حقوق دو سال را بگیرید و ایران را ترك کنید. چون کلنل مقاومت کرد کنسول گفت دستور می‌دهم که به شما حمله کنند که این امر مورد اعتراض کلنل قرار گرفت و گفت اگر خلاف مقررات بین المللی عمل کنید شما را روانه هندوستان می‌کنم. با این طرز کلنل افسران و سربازان خود را جمع کرد و به مقاومت پرداخت. حتی پیشقراولی نیروی خود را در بجنورد به عهده گرفت ولی به علت خیانت افسران و افراد خود تك و تنها در جبهه ماند و در همانجائی که نادرشاه افشار کشته شده مردانه به قتل رسید. او آخرین گلوله را پس از زخمی شدن شخصاً به قلب خود خالی کرد. دو نفر از چریک های سردار معزز بجنوردی به دستور او سر کلنل را بریده به مشهد آورده و سر را بر نیزه گذارده يك روز در مشهد گرداندند. قوام دستور داد تمام اشخاص اعم از نظامی و شخصی که فریب خورده و جهالت کرده‌اند بخشوده می‌شوند جز معتصم السلطنه فرخ کارگزار خراسان.

اما باحمایت مردانه (شوکت الملك علم) که مرا در بیرجند پناه داد نجات یافتیم. او در بحرانی ترین شرایط زندگی مرا یاری کرد و این جوانمردی او را هرگز نمی‌توانم فراموش کنم. مجلس اعتبارنامه مرا به عنوان شرکت در کودتا رد کرد. قوام چند بار به شوکت الملك تلگراف کرد که مرا به تهران تسلیم کند و او هم مقاومت می‌نمود. تصمیم به انتحار گرفته به گلخانه اکبریہ رفتم و اسلحه کمری را برداشتم وقتی می‌خواستم تصمیم خود را عملی سازم شوکت الملك سر رسید و گفت به

قوام تلگراف کرده ام نمی توانم شما را تسلیم کنم. اگر هم مأمور بفرستند شما را به جایی می فرستم که هرگز دست آنها نخواهد رسید.

وقتی سربریده کلنل محمد تقی خان پسیان را برای دفن آوردند
عارف شاعر معروف چنین سرود:

این سرکه نشان سرپرستی است آزاد و رها زقید هستی است
با دیده عبرتش به بینید کاین عاقبت وطن پرستی است



کلنل محمدتقی خان به اتفاق مائور اسماعیل خان بهادر معاونش

علی آذری در کتاب «کنل محمدتقی خان پسیان» چنین می نویسد:
نویسنده از ابتدای ورود کنل به خراسان تا روزی که او را به خاک
سپردند حضور داشته ام. رفیق تحصیلی من علی اکبر طاهباز رئیس دفتر
کنل و محرم اسرارش بود که مرا در نشر کتاب یاری کرد.

قبل از حرکت کنل به مشهد سرتیپ حمزه پسیان عموی کنل به
حاج رحیم طاهباز که مربی کنل بود پیشنهاد می کند که به زندگی کنل
سر و صورتی بدهد. او هم به کنل پیشنهاد می کند که ازدواج کند ولی
کنل می گوید من سرباز هستم و در خدمت وطن قرار دارم و اهل زن و
بچه نیستم و جواب منفی می دهد. ولی سرانجام در خراسان پیشنهاد
ازدواج را می پذیرد و مراسم عقد برگزار می گردد که کنل از شادی
بشکن می زند. ولی در شب عروسی از اتاق عروس خارج شده می گوید
وقتی به اتاق عروس رفتم و قیافه معصوم او را دیدم دچار اندیشه ای
شدم که من درخط آتش قرار دارم معلوم نیست زنده بمانم یا کشته شوم
نباید این دختر فدای من شود. از خانواده عروس پوزش می خواهد و با
پرداخت دویست تومان مهریه دوشیزه را طلاق می دهد.

ژنرال حمزه پسیان عموی کنل اجدادش پس از عقد قرارداد
گلستان از قفقاز به ایران مهاجرت می کنند و در خدمت ارتش ایران
قرار می گیرند. وقتی کنل با مخالفت قوام السلطنه رو به رو می شود
ژنرال حمزه نامه ای به احمد شاه می نویسد که روابط را التیام دهد ولی
احمد شاه او را نزد قوام السلطنه حواله می دهد که می داند بی نتیجه
است.

کنل پس از مراجعت از اروپا انتظار داشت که به خاطر غلامرضا
خان برادر کنل و علیقلی خان پسر عمویش که درجنگ فارس کشته شدند
از او تجلیل شود که چنین نشد. آنها به خاطر این که به دست
سوارکاران قوام شیرازی اسیر نشوند کشته شدن را ترجیح می دهند و
تصمیم می گیرند رو به روی هم ایستاده بهم شلیک کنند. گلوله غلامرضا
خان در قلب علیقلی خان جای می گیرد و بیدرنگ کشته می شود ولی گلوله
علیقلی خان به چشم غلامرضاخان می خورد و با همان حال اسیر می شود

و در بیمارستان او را با آمپول شهید می‌کنند.

جد کلنل محمدتقی خان رستم بیگ نام داشت که پس از جدائی ۱۷ شهر قفقاز به ایران می‌آید. او دارای فرزندی به نام مهدیقلی خان بوده که چند پسر داشت (محمدعلی خان میر پنج - ژنرال حمزه خان - یاور محمدباقرخان عنایت السلطان پدر کلنل محمدتقی و غلامرضا خان).

ژنرال حمزه چند پسر داشت که سرتیپ حیدرقلی پسیان و مهندس اسدالله پسیان و نجفقلی پسیان فرزندان او هستند. (نجفقلی پسیان سردبیر مجله صبح امروز بود که مدیر و ناشر آن نویسنده بودم و او را مرد شریف و نجیبی شناختم). کلنل محمدتقی خان در آلمان خلبانی آموخت و جزو اولین هوانوردان ایرانی می‌باشد که در یکی از پروازها یکی از انگشتانش نیز آسیب دید.

جنازه کلنل را هم از آرامگاه نادر منتقل ساختند ولی در آبان سال ۱۳۳۱ تابوت فلزی جنازه او را در زیر عمارت جدیدی که قبلاً قبرستان بود و بعد چند ساختمان و حمام در آن بنا شده بود کشف کردید و در جای مناسبی در قسمت شمالی آرامگاه نادرشاه افشار دفن کردید.

کلنل محمد تقی خان پسیان گاهی شعر هم می‌گفت. مثل این که کلنل قبلاً از سرنوشت خود آگاه بود که این شعر را هم سروده است
ترسم آخر که شود ناله ما داور ما

که شود زینت سرنیزه دشمن سر ما

کلنل قبل از مرگ به مادرش عزت‌الحاجیه چنین نوشت:

هر وقت خبر شهادتم به تو رسید با شیرینی و چای از مدعوین پذیرایی کنی تا به تو تبریک بگویند. یعنی همان پذیرایی که در شهادت برادرم به عمل آوردید. مادر جان کشته شدن در راه آزادی و تحصیل آبرو برای وطن به عقیده من با گفتن تسلیت مناقات دارد. مردن در روی تختخواب ارزشی ندارد. همچنین به کاظم زاده ایرانشهر و تقی زاده می‌نویسد پس از خبر کشته شدن من در راه وطن هرکدام به مادرم و ژنرال حمزه عمویم تبریک بگوئید. دور کاغذ نباید سیاه باشد بلکه با رنگ

قرمز و خوب باشد.

مادر کلنل دستور او را اجرا کرد. روزی که خبر شهادت فرزندش رسید بین حضار نقل و نبات پخش کرد. بعد از شهادت کلنل دارائی او را چنین بر آورد کردند: کل دارائی او از نقدی و جنسی ۲۷۰ تومان تقویم گردید. او سه استکان و یک قوری بند زده و دو دست لباس نظامی و یک تخته قالی ترکمنی داشت.

سه تن از دختران سرتیپ حمزه پسیان (ماه طلعت و ماه تابان و دیگری ...) بودند که ماه تابان همسر محمدعلی معتمد در جنوب فرانسه خود را در دریا غرق کرد و یکی دیگر از دختران سرتیپ پسیان نیز گویا خود کشی کرد ولی ماه طلعت پسیان همسر حسینقلی مستعان نویسنده توانائی بود که مرتباً در نشریات ایران داستان می نوشت.

درباره ماژور محمودخان نوذری بقاء همکار کلنل پسیان دو نظر وجود دارد. یکی نوشته علی آذری است که می گوید او به کلنل محمد تقی خان پسیان خیانت کرد و اختلاف او و کلنل بهادر را ناشی از همین امر می داند ولی در نشریات دیگر هست که تا آخرین لحظه به کلنل محمدتقی خان وفادار بوده است.

دکتر عاقلی می نویسد: ماژور محمودخان نوذری بقاء از افسران ژاندارمری و از همکاران کلنل محمد تقی خان پسیان بود که پس از قتل کلنل به تهران احضار شد. بین او و یاور اسماعیل خان بهادر رقابت وجود داشت. اسماعیل خان بهادر در سر قبر کلنل نطق تندى ایراد کرد و خود را جانشین کلنل می دانست که یاور نوذری بقاء را توقیف کرد. او نیز از زندان رها شده و اسماعیل خان را خلع درجه نمود.

وقتی ماژور محمودخان نوذری بقاء به تهران آمد درجه سرهنگی گرفت و رئیس شهربانی قزوین شد.

سرلشگر نوذری بقاء فرزند ماژور محمودخان بود که بعد از انقلاب در تهران اعدام شد. فرزند دیگر او پرفسور فریبرز نوذری است که استاد دانشگاه استکهلم می باشد و مدتی شهردار خرمشهر و اصفهان بود.

سرلشگر نوذری بقاء روز ۲۳ بهمن در اتومبیل سپهبد بدره ای بود که مورد حمله گروهی مسلح قرار می گیرند. سپهبد بدره ای جا به جا کشته می شود ولی سرلشگر نوذری بقاء به بیمارستان تجریش منتقل و پس از معالجاتی بهبود می یابد و از بیمارستان به زندان منتقل می گردد.

روزنامه پیام ما آزادگان می نویسد:

بعد از زندانی شدن عده ای از سران ارتش گروهی به پوشش سربازی خود سرفرازی دادند و برخی نیز آبروی سربازی را به نابودی سپردند.

سپهبد چنگیز وشمگیر جانشین رئیس ستاد بزرگ در روز بیش از ده بار نماز می خواند و با صدای بلند به قرآن خواندن می پرداخت و در یکی دو مورد هم پیش آمد برای آنها سوگواری کرد و به گریه کردن پرداخت و سر انجام هم دست به خودکشی زد.

سپهبد طباطبائی مقدم رئیس بازرسی ارتش که می گفت چهارده تیر به تنش خورده و دارای نشان ذوالفقار می باشد وقتی دستگیر شد مانند سپهبد وشمگیر به خواندن نماز و دعا پرداخته و به زندانیان آموزش اسلامی می داد.

درمقابل از يك افسر نیرومند نیز باید یاد شود. سرلشگر نوذری بقاء از جمله افسرانی بود که این قبیل همکاران را دست می انداخت. روزی پاسداری برای آزار دادن او سیگار خود را بر سر او که بی مو بود خاموش کرد. سرلشگر نوذری بقاء بی درنگ چنان بر بنا گوش او نواخت که صدایش در زندان بلند شد. او گفت تاروژی که زنده هستم هیچکس نمی تواند به من و ارتش بی احترامی کند، تو با این کارت خواستی افسر

ارتش را خوار نمائی نه مرا، از این رو به تو چنین پاسخ دادم. گروهی پاسدار ریختند و او را بردند و سخت شکنجه دادند ولی هرگز کوتاه نیامده پس از چند روز سرلشکر نوذری بقاء را برای بازپرسی بردند که همه زندانیان نگران شدند. پس از مراجعت با خنده به زندانیان گفت که در دادگاه به یاوه‌های آخوند پاسخ دادم و هراندازه صدای خود را بلند کرد من هم با صدای بلند تر به او حمله کردم. اینک نزد شما هستم و فرمان تیرباران شدنم را هم در دست دارم. پس از نوشتن وصیتنامه برای خانواده خود گفت خواهند آمد تا مرا پای دیوار تیرباران ببرند.

این گفته سرلشکر نوذری بقاء زندانیان را به گریه انداخت ولی او بر سر همه داد کشید و گفت «همه تان مرد باشید، مرگ برای مردان نیرومند می‌باشد، از چه چیز باک دارید، خود را در برابر مثنی بازماندگان سوسمار خوار پست نکنید و همچنان درختان تناور سرا پا ایستاده بمیرید.» سرلشکر نوذری بقاء سپس نامه خود را برای خانواده اش نوشت و ریش خود را تراشید و با پوشاک آراسته بر گشت. جلوی هرکس که می‌رسید با سلام نظامی می‌گفت: «زنده باد ایران.»

سپس آن‌ها را بوسید و همه زندانیان را در دریائی از شگفتی فرو برد و آنگاه با گام‌های پولادین به سوی دیوار تیرباران رفت.

سپهبد پرویز خسروانی می‌گفت سرلشکر نوذری بقاء افسر رشیدی بود. يك روز متفقاً نزد ارتشبد اویسی که فرماندار نظامی تهران بود رفتیم. گفت تیمسار اجازه بدهید من با لشکر زرهی که در اختیار دارم این شورشیان و خرابکاران را سرکوب کنم. اویسی گفت اعلیحضرت با خون ریزی مخالف هستند و نمی‌خواهند اعمال قدرت شود. سرلشکر نوذری بقاء گفت اعلیحضرت نمی‌دانند وضع چیست؟ شما اگر امروز ایستادگی نکنید این‌ها مملکت را برباد می‌دهند و ما راهم خواهند کشت. یا شما فرار می‌کنید و یا می‌مانید که به اسارت این‌ها در خواهید آمد. تا دیر نشده ولو اینکه اعلیحضرت موافق نباشند اجازه بدهید ما جلوی شورش و تحریکات را می‌گیریم و مملکت را آرام می‌کنیم و تحویل

اعلیحضرت می‌دهیم. اگر امروز نکنید فردا دیر است و خود دانید.
من شاهد بودم که اویسی این پیشنهاد را نپذیرفت و نتیجه همان
شد که نوذری بقاء این افسر رشید و شهید پیش بینی می‌کرد.

در جلد چهارم «ایران در عصر پهلوی» به تفصیل در باره احمد
قوام (قوام السلطنه) و کلنل محمد تقی خان پسیان از صفحه ۲۸۷ تا
۲۹۷ مطالبی انتشار یافته است.



آخرین عکس کلنل محمدتقی خان پسیان